

## شیطان در جنگ بدر

وقتی که لشکر اسلام و مشرکان در برابر هم صف بستند، و صف‌ها سامان گرفت، ابلیس به صورت سراقه بن مالک نزد قریش آمد. قرآن در این باره می‌فرماید:

ای پیامبر! به یاد آر وقتی را که، شیطان کردار زشت آنرا را در نظرشان زیبانمود - و برای فریب دادن آن جاهلان به شکل پیرمردی در آمد - و گفت: من با قبیله خود شما را یاری می‌دهم و کارهای پلیدشان را به دید آنان آراسته گردانید.

و نیز افزود: هم چنین امروز - مسلمانان تاب مقاومت شما را ندارند! **أَحَدِي بِرِشْمَا غَالِبٌ نَمِي شُود،** **«و قال لا غالب لكم اليوم من الناس و اني جبار لكم»** و من امروز شما را امان دهنده‌ام و لشکری بسیار از شیاطین را حاضر کرده و به کفار نشان داد و گفت: با این لشکر به کمک شما آمده‌ام و شما را پشتیبانم! <sup>(۴۲)</sup>

پرچم را به من دهید. سپس علم را به دست گرفت و از پیشاپیش لشکر حمله می‌کرد. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین دیده دست نیاز به درگاه خالق بی‌نیاز بلند کرد و مشغول دعا و تضرع شد.

گفت: خدایا! اگر این‌ها کشته شوند، دیگر در این سرزمین کسی تو را نمی‌پرستد. جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! غمگین مباش، خداوند مرا با هزار فرشته فرستاد. در همین هنگام ابر سیاهی با برق بسیار بر بالای سر لشکر ظاهر شد حضرت ایستاد، مسلمانان صدای اسلحه از آن می‌شنیدند، و آوازی شنیدند که می‌گفت: نزدیک برو ای هیزوم (هیزوم نام اسبی است که آن روز جبرئیل بر آن سوار بود) چون ابلیس لعین جبرئیل امین را دید در حالی که دستش در دست حارث بن هشام بود علم را از دست انداخت و به عقب برگشت که فرار کند!

حارث گفت: ای سراقه! کجا می‌روی؟ در چنین حالی ما را تنهامی‌گذاری؟ ابلیس گفت: من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید. من نیروی عظیمی از فرشتگان آسمان را می‌بینم و شما نمی‌بینید! و گفت: از شما بیزارم. از قدرت و غضب و عقاب خدا می‌ترسم که عقاب خداوند بسیار است. (۴۳)

حارث به گمان آن که سراقه است گفت: ای سراقه! تو دروغ می‌گویی. من چیزی نمی‌بینم، مگر فرومایگان مدینه را. شیطان با دست خود بر سینه حارث زد و دست خود را از دست او بیرون آورد و گریخت. در پی او مردم هم گریختند. مولانا این تکه تاریخ و فرار شیطان از ترس ملائکه را در قالب اشعاری بیان کرده است:

همچون شیطان در سپه شد صد یکم

خواند افسون که انی جار لکم

چون قریش از گفت او حاضر شدند

هر دو لشکر در ملاقات آمدند

دید شیطان از ملائکه اسپهی

سوی صف مؤمنان اندر رهی

ان جنودا لم تروها صف زده

گشت جان او ز بیم آتشکده

پای خود واپس کشیده می‌گرفت

که همی بینم سپاهی من شگفت

گفت: حارث از سراقه شکل هین

دی<sup>(۴۴)</sup> چرا تو می‌نگفتی این چنین

گفت: این دم من همی بینم حرب

گفت: می‌بینی جعاشیش عرب

می‌بینی غیر این لیک ای تو ننگ

آن زمان لاف بود این وقت جنگ

دی همی گفتی که پایندان شدم

که بودتان فتح و نصرت دم به دم

دی زعیم الجیش<sup>(۴۵)</sup> بودی ای لعین

وین زمان، نامرد و ناچیز و مهین

تا بخوردیم آن دم تو و آمدیم

تو به تون<sup>(۴۶)</sup> رفتی و ما هیزم شدیم

چون که حارث با سراقه گفت: این

از عتابش خشم گین شد آن لعین

دست خود خشمین ز دست او کشید

چون ز گفت اوش درد دل رسید

سینه‌اش را کوفت شیطان و گریخت

خون آن بیچارگان زین مکر ریخت

چون که ویران کرد چندین عالم او

پس بگفت انی بری منکم

کوفت اندر سینه‌اش انداختش

پس گریزان شد چو هیبت تاختش<sup>(۴۷)</sup>

جبرئیل شیطان را دنبال کرد و به تعقیب او پرداخت تا به دریا رسیدند. در آب فرو رفت و گفت: پروردگارا! وعده‌ام دادی که تا آخر دنیا زنده بمانم، به وعده خود وفا کن، ای خدا! مگر از مهلتی که به من دادی پشیمانی؟

عده‌ای از کفار کشته و عده‌ای اسیر شدند و بقیه هم به طرف مکه برگشتند. هنگامی که به مکه رسیدند گفتند: سراقه ما را فراری داد.

خبر به سراقه رسید، نزد قریش آمد. سوگند یاد نمود و گفت: من از جنگ شما با خبر نشدم تا وقتی که خبر گریختن شما را شنیدم. من در آن جنگ اصلاً حاضر نبودم.

وقتی مسلمان شدند، تازه فهمیدند آن کسی که گریخت شیطان بوده که به شکل سراقه در آمده و باعث شکست آنها شده است.<sup>(۴۸)</sup>

«عمار» هم از جمله کسانی است که از اول، زیر بار فرمان شیطان نرفت. از همان آغاز با او مخالف بود با مسلمان شدن و عبادتش او را اذیت می کرد. چند مرتبه با شیطان کشتی گرفت و او را بر زمین زد. چنان چه وارد شده: در یکی از سفرها، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود می رفتند، آب آنان تمام شد. آن حضرت به «عمار» فرمود: برو از چاهی که در فلان موضع بیابان است آب بیاور. وقتی «عمار» کنار چاه رسید، می خواست آب بردارد، شیطان آمد و گفت: نمی گذارم از این چاه آب برداری! زیرا چاه مسکن شیاطین است.

«عمار» در برابرش ایستاد و با او در افتاد. با یک حمله شیطان را بر زمین زد. سنگی برداشت و با آن بینی شیطان را شکست. وقتی روی سینه او نشست، دید بسیار لاغر و رنجور است. پرسید: آیا همه شیاطین چنین لاغراند؟ در جواب گفت: بعضی از شیاطین چاق و بعضی لاغرند، من هم که چنین لاغرم بر انسانی موکل هستم که موقع خوردن غذا «بسم الله» می گوید و من نمی توانم از غذاهای او بخورم، از این رو لاغر شده ام. سپس گفت: ای «عمار»! از روی سینه من بلند شو تا بار دیگر کشتی بگیریم، اگر این دفعه نیز مرا به زمین زدی چیزی به تو یاد می دهم که از آن نفع ببری.

«عمار» از روی سینه او بلند شد و کشتی گرفتند. این بار هم شیطان را بر زمین زد و گفت: چیزی را که به من قول دادی، بگو. شیطان گفت: ای «عمار»! بدان در هر خانه ای که قرآن خوانده شود به خصوص «آیه الکرسی» شیاطین از آن فرار می کنند. «عمار» یاسر او را رها کرد و مشک خود را پر آب نمود و برگشت خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و داستان را برای آن حضرت تعریف نمود. (۴۹)

## شیطان در روز عاشورا

شیطان لعین تصمیم گرفته که انتقام خود را از اولاد آدم بگیرد. لذا در تمام اختلافات حضور پیدا می کند، در تمام جنگ ها حاضر می شود و جبهه دشمن را تقویت می کند، فراریان را با حيله بر می گرداند، به سوی میدان می کشاند و آتش جنگ را شعله ور می سازد.

یکی از آن جاها روز عاشورا بود که تمام لشکریان خود را جمع کرده و به پایکوبی و رقص پرداخت. هر کس از لشکر امام حسین علیه السلام شهید می شد، از خوشحالی فریاد می زد و رقص می کرد. هر کدام از لشکریا عمر سعد فرار می کردند، شیطان به صورت یکی از سرکرده های لشکرها در می آمد و سر راهشان را می گرفت و آنان را به میدان بر می گرداند. می گفت: وای بر شما، این همه جمعیت و مردان شجاع، از یک نفر تشنه و بی کس و مجروح گریزان شده اید! مردانگی و غیرت شما کجا رفت؟! برگردید او را محاصره کنید، با ضرب شمشیر از پای در آورید و اگر نمی توانید، او را تیر باران نمایید.

با حيله و نیرنگ لشکر را بر می گردانید و شوری دیگر در جنگ ایجاد می کرد. ولی آنها چون جرات نمی کردند از نزدیک با امام حسین علیه السلام بجنگند از دور، آن قدر تیر به سوی آن مظلوم انداختند که مانند مرغ پر در آورده بود. وقتی که تیر سه شعبه زهر آلود بر سینه امام نشست و از پشت سر بیرون آمد، امام علیه السلام از بالای اسب بر زمین افتاد. شیطان میان آسمان و زمین از خوشحالی فریاد زد و گفت: امروز کینه خود را بر سر اولاد آدم خالی کردم و انتقام خود را گرفتم. اومی کوشید تا لشکر زودتر کار حسین علیه السلام را تمام کند. (۵۰)

زینب می فرماید: وقتی ابن ملجم ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد، من آثار مرگ را در ایشان دیدم، پیش رفتم و عرض کردم: ای پدر بزرگوار! «ام ایمن» حدیثی از برای من گفته است دوست دارم آن را از دولب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود: ای نور دیدگان من! حدیث همان است که «ام ایمن» به تو گفته و برخی از مصیبت های

کربلا و گرفتاری‌های آن روز را برای دخترش زینب بیان کرد تا جایی که فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به این حدیث خبر می‌داد، فرمود:

یا علی! در آن روز، ابلیس با شیاطین خود، از شدت شادکامی در سرتاسر زمین پرواز می‌کند و به شیاطین و هواداران می‌گوید: ای جماعت شیاطین! شاد باشید که انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتیم، برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به میراث دادم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شیاطین! بر شما باد کوشش در راه ایجاد بدبینی به این خانواده، کاری کنید که به این خانواده و دوستان آنها دشمنی ورزند تا کفر و گمراهی در مردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد.

بعد از آن، حضرت علی علیه السلام به زینب فرمود: ای نور دیدگانم! بی‌گمان ابلیس در این سخن راست گفت: با این که کار او همیشه دروغ گفتن است، زیرا می‌داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شما فایده‌ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شما ضرر و زیانی به انسان نمی‌رساند، (مگر گناهان کبیره) یعنی، شیعیان شما به واسطه علاقه‌ای که به شما دارند، اگر گناه و معصیتی نمایند و موفق به توبه شوند و گناهان خود را ترک نمایند ضرری متوجه آنها نمی‌شود.

و دشمنان شما، به واسطه دشمنی و عداوتی که با شما دارند، اگر مانند جن و انس خدا را بپرستند، عبادات آنان سودی به حالشان نخواهد داشت. (۵۱)

### شیطان در عید غدیر فریاد کشید

یکی از جاهایی که شیطان فریاد کشید، فرزندان خود را جمع کرد و در دل خود را برای آنان باز گفت و راه چاره‌ای خواست، روز عید غدیر بود.

آن گاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب را خلیفه بعد از خود خواند.

جابر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در عید غدیر خم دست علی را گرفت، بلند کرد و به مردم معرفی نمود و جانشین بعد از خود قرارش داد. شیطان در میان لشکریان خود نعره ای کشید که تمام لشکریان و اولاد او در هر کجا بودند اطراف او فرود آمدند و گفتند: ای مولای ما! چه مصیبتی به تو رسیده این قدر ناراحتی؟ ما تا به حال فریادی از این وحشتناک تر از تو نشنیده بودیم!

شیطان به آنها گفت: این پیغمبر امروز کاری را انجام داد که اگر به آخر رسد و عملی شود کسی تا روز قیامت، خدا را معصیت و نافرمانی نمی کند - همه به سوی دین و تقوا و - خداشناسی، ولایت و امامت پیش می روند، از راه رستگاری قدم فراتر نمی گذارند - گفتند: ای بزرگ ما! ناراحتی به خود راه مده، مایوس مباش، تو کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی، او را بدبخت نمودی، برای این امر مهم هم، در آینده فکری خواهی کرد - در همین موقع منافقین که در جمعیت بودند، گفتند: این مرد از روی هوا و هوس حرف می زند، نه این که دستور خداوند باشد!

آن دو نفر (ابوبکر و عمر) به هم گفتند: او (حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم) دیوانه شده که چنین کاری را انجام داد. آیا نمی بینید چگونه چشمان او در کاسه سرش دور می زند می چرخد. سپس شیطان رو به طرف داران خود کرد و گفت: آیا می دانید من در گذشته با آدم در آویختم و او را از بهشت بیرون کردم؟ آنها گفتند: چرا؟ شیطان گفت: آدم عهده با خدا بسته بود فراموش کرد و نقض نمود، ولی به خدا کافر نشد و او را پرستش می کرد. این قوم و جمعیت (از جمله ابوبکر و عمر) عهده با خدا بسته بودند شکستند و به خدا و رسولش کافر شدند.

پس از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رحلت نمود، مردم در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و حق را از علی گرفتند، ابوبکر را روی کار آوردند. شیطان تاجی بر سر گذاشت، لباس

کبر و بزرگی پوشید، منبری اختیار کرد و بالای آن رفت و جمیع لشکریان خود را از سواره نظام و پیاده دور خود جمع کرد. به آنها گفت: شادی کنید، مجلس ساز و آواز برپا سازید، خوشحالی نمایید - چون با این کلماتی که منافقین می گویند و به آن حضرت توهین می کنند - دیگر کسی خدا را اطاعت و عبادت نمی کند. تا وقتی امام آنها «امام زمان» بیاید و مردم را به راه مستقیم برگرداند.

جابر می گوید: بعد، امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین» «شیطان ظن و گمان باطل خود را به عنوان صدق و حقیقت در نظر مردم جلوه داد مردم او را اطاعت نمودند، مگر عده ای از مؤمنان که او را اطاعت نکردند».(۵۲)

تاویل آیه چنین است: وقتی منافقان در غدیر خم گفته بودند: آن حضرت از روی هوی حرف می زند، ابلیس گمان کرده بود که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم امامت را رها خواهند کرد. ظن ابلیس به حقیقت تبدیل شد و همه امامت را رها کردند مگر چند نفری.(۵۳)

### شیطان اولین کسی که بیعت می کند

سلمان می گوید: وقتی پیغمبر اسلام رحلت فرمود، علی در خانه مشغول غسل دادن آن حضرت بود. من گاهی به او کمک می کردم، گاهی به مسجد می آمدم و از مردم خبر می گرفتم. وقتی از مسجد به خانه برگشتم، علی پرسید: ای سلمان! چه خبر داری؟ عرض کردم: خبر تازه این که ابوبکر بر منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته، مردم نه با یک دست بلکه با دو دست با او بیعت می کنند. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! آیا متوجه شدی چه کسی اول با او بیعت کرد؟ آیا اولین کسی که بالای منبر رفت و با او بیعت نمود چه کسی بود؟



سلمان گفت: او را نشناختم، ولی پیرمرد سال خورده را دیدم که بر عصایی تکیه زده، میان دو چشمش جای سجده دیده می‌شد، پیشانی او در اثر سجده پینه بسته و این طور می‌نمود که باید وی زاهدی باشد. از بلای مردم به سوی منبر رفت در حالی که مانند باران اشک می‌ریخت.

گفت: خدا را شکر که قبل از مردنم تو را این جا می‌بینم. ای ابوبکر! دستت را برای بیعت به سویم دراز کن! ابوبکر دستش را جلو برد و هم‌بیعت کرد و گفت: امروز، روزی است مانند روز آدم! از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: ای سلمان! آیا او را شناختی؟ عرض کرد: نه یا علی، ولی از گفتارش ناراحت شدم. مانند این که مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره گرفته بود.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: او شیطان بود. پیامبر به من خبر داد، ابلیس و یارانش روز غدیر خم شاهد منصوب شدن من به امر خدا بودند. و نیز گواه بودند که خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم من را صاحب اختیار آنان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم به آنان دستور داد حاضران به غایبان اطلاع دهند.

روز غدیر خم، شیاطین و بزرگان آنان به خود شیاطین، روی آوردند و گفتند: این امت مورد لطف و رحمت خداوند قرار گرفته و از این پس از گناه دور خواهند بود. ما دیگر بر این امت راه پیدا نخواهیم کرد. آن گاه پناه گاه و امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را شناختند و شیطان هم گرفته و محزون شده بود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای سلمان! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد. بعد از آن بر سر حق ما اختلاف پیدا می‌کنند، با دلیل ما استدلال می‌نمایند، بعد به مسجد می‌آیند. اول کسی که با او بیعت می‌کند، شیطان است! که به صورت پیرمرد نجدی خواهد بود و این حرف را خواهد گفت.

بعد حضرت فرمود: ای سلمان! بعد از بیرون رفتن، از روی خوشحالی فریاد زد، و تمام شیاطین را دور خود جمع کرد، آنها در

مقابلش سجده کردند و گفتند: ای رئیس! و بزرگ ما، تو همان کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی. شیطان هم می گوید: کدام امت بعد از پیامبرش گمراه نشد؟ خیال کرده اید من دیگر راهی بر آنان ندارم! نقشه و حيله مراجگونه دیدید؟

از حيله من بود که ملت با دستور خدا و رسولش، راجع به اطاعت از علی مخالفت کردند، وزیر بارش نرفتند؟! ای سلمان! این همان گفته خداوند است که در قرآن می فرماید:

«همانا، شیطان حدسی که درباره آنها بوده بود، به مرحله عمل رسانید» (۵۴)

«سپس آنها شیطان را پیروی کردند جر گروهی از مؤمنان که آنها اطاعت از شیطان نکرده و با او مخالفت کردند.» (۵۵)

امام باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام شیطان را بر درخانه خود دید و او را شناخت، گریبانش گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست. شیطان گفت: یا علی! از روی سینه من بلند شو تا تو را بشارتی دهم.

علی علیه السلام از روی سینه او برخاست و فرمود: ای ملعون! چه بشارتی برای من داری؟ گفت: چون روز قیامت شود، فرزندان حسن علیه السلام از طرف راست عرش و حسین علیه السلام از طرف چپ به شیعیان خود جواز عبور از صراط و آزادی از آتش را می دهند. باز آن حضرت بلند شد و گفت: من تو را به زمین خواهم زد، او را بلند نمود و بر زمین زد و روی او نشست.

عرض کرد: یا علی! مرا رها کن تا بشارتی دیگر به تو دهم. وقتی او را رها کرد گفت: یا علی! آن روزی که خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد، ذریه او را از پشتش خارج نمود که به شکل موجوداتی ریز بودند. از آنها عهد گرفت و به آنها خطاب کرد: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی جواب دادند: چرا. آنان را شاهد بر خودشان گرفت. بعد از آن، میثاق از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تو گرفت. تمام آنان تو را شناختند و تو همه را شناختی. اینک هر کس بگوید تو را دوست دارم. او را می شناسی و هر کس تو را دشمن دارد او را می شناسی. برای بار سوم او را زمین زد. شیطان گفت: یا علی! بر من غضب نکن و از

روی من بلندشو، تا تو را بشارت دیگری دهم. فرمود: من از تو بیزارم و لعنتم بر تو باد. عرض کرد: به خدا قسم ای پسر ابوطالب! هر کس با تو دشمنی می کند، من در وجود و نطفه او شرکت کردم، آلت خود خود را در رحم مادرش داخل نمودم. بعد عرض کرد: یا علی! آیا آن آیه قرآن را قرائت کرده ای که می فرماید: شرکت کن در اموال و اولادشان؟! (۵۶)

بعد ←

↑ فترت

→ قبل